

وحشی بافقی

بقلم آقای رشید یاسمی

— ۴ —

بعضی از شعرا را برای الفاظ منجم و عبارات مستحکم دوست دارند و برخی را برای معانی عرفانی و خیالات فلسفی. نماینده طبقه نخستین شعرای ترکستانی و نمونه گروه دوم بزرگان قرون متوسطه مانند عطار و جلال الدین بلخی (در مثنوی) و جامی (در بعضی از مثنویات) لفظ خوب عذر خواه آنان است از فقر معنوی؛ و فکر عمیق بهانه اینان است از برهنگی لفظی هر دو گروه قابل ستایش و در خورتقلید و متابعتند

اما شعراء را بهمین دو طبقه نباید منحصر دانست؛ در کنار آنها يك زمرة دیگر هم هست که نه لفظ بسیار خوب و فصیح دارند و نه معنی خیلی عمیق و مفید. طبعشان دستخوش طوفان احساس است هر چه میگویند فریاد و هر چه میدانند حالات عاشقانه است که از کثرت تکرار در وجودشان از جاودانی نهاده است. شعر نمیگویند طبعشان مینالد ولی منظوم روحشان ضعیف میزند اما مقفی. در لفظ گاهی کوتاه میآیند و در معنی غالباً تقصیر می کنند؛ ولی قصدشان (اگر قصدی داشته باشند) این است که احوال خود را ترسیم نموده و کیفیات روحی خویش را بدیگران بیان کنند

آیا این اشخاص را شاعر باید خواند؟ البته. اما در ردیف بزرگان کشور نظم چه مرتبه بآنها باید ارزانی داشت؟ اینجا راه بچند شعبه منقسم میشود. آنانکه طرفدار صورتند براهی و آنانکه هواخواه معنید بطریقی و آنانکه دروی کشیده اند و حکایت دردمندان بر ایشان لذت دارد برسبیلی سیر می کنند

این جماعت اخیر میگویند و عقیده خود را مدلل میدارند که

شعر حکایت احساسات و انعکاس عواطف باید باشد. مرغ برشاخ میخواند انسان هم در زمین شعر میگوید. مرغ چرا میخواند؟ آیا قصدش این است که مردم را از سرود های خوش ظاهر و فصیح خود بحیرت اندازد یا از معانی و افکار بدیعه خویش شنوندگان را هدایت کرده عبرت ببخشد؟ البته نه! مرغ بی اختیار احساس میکند که باید بخواند زیرا که تاج کوه ازطلای خورشید زرین شده و شاخ درخت کهن از وزش نسیم و ساق درخت باریک از جریان آب باهتزاز درآمده است. در هوا و در زمین بوی گل و شکل ابر و منظره مرغزار وقامت گلبن او را بفریاد کشیدن دعوت میکند و در شاخسار مقابل یک پرنده دلپذیر و محبوبی با کرشمه غیر ارادی خود وی را بسرائیدن فرمان میدهد. پس مرغ خود را بخواندن مجبور می بیند.

در انسان هم هرچند پادشاه «عقل» و آموزگار « تربیت » قرن هاست که سعی میکنند طبع حیوانی را بکشند و تعقل و تفکر را جانشین حرکات بی اختیارانه سازند، ولی خوشبختانه تیغ فرمانفرمایی آن . و چوب آموزگاری این هنوز باعماق و چین و شکنج وجدان بشر فرو نرفته است و علی رغم هر پیشگیری و تهدیدی گاهگاه انسان خود را فراموش کرده و چیز هائی می کند و میگوید که نتیجه احکام نفس حیوانی اوست و بس . و آتش فشانهای است که از قعر ضمیر بیرون آمده و قشر مصنوعی تربیت و ستر نازک عقل و اختیار را دریده به خارج میریزد.

انوقت روح نقاب از چهره فرو کشیده مثل پیروی محبوسی جمال خود را عرض میدهد.

آن جماعت اخیر الذکر معتقدند که شعر باید ترجمان آن حالت باشد و آنچه جزاین است مصنوعی است و باید « نظم » نامیده شود. در اینباب زیاده بر آنچه گفته شد پیش نمیرویم این عقیده آن اشخاص است و قصد ما از ذکرش آنکه اگر وحشی بیان شیوای غرای

فصیحی ندارد و از رتبه شعرای ترکستان فرسنگها عقب است و اگر معانی وسیع عرفانی و فلسفی در ابیانش کم است و از مقام بزرگان عهد متوسط بدرجات دور است باید دانست که جمعی هوا خواه دارد که ترجمه های روحی او را بالاتر از هر نظمی قرار میدهند و قتی غزلی از وحشی میخوانند اگر بدقت در آنها بنگرید می بینید کم کم بخود فرو رفتند و درحالشان تغییری رخ داد و عاقبت بچند قسم بیخودی خود را خاشاک دادند یا با تکرار اشعار و زمزمه بعضی از ابیات . یا با آه سرد یا با چند قطره اشک که از گوشه دیدگان فرو ریختند . چطور شد؟ - این اشخاص احساس کردند که همین حالت طبیعی را يك روز خودشان دریافته اند ولی چون ترجمانی نبوده آن افکار و احوال بی شکل و قالب خاص و مناسبی مانده و رفته رفته فراموش گشته اند . امروز این شاعر با زبانی خیلی ساده و عادی نقاب زمان را برداشت و آن برده را باز جلوه گر نمود . جماعت مذکور می گویند این است شاعر حقیقی . این است گراموفون روح . این است شیشه حساس حالات طبیعی و گریز نای بشر!



صاحب مجمع الفصحاء اشعار وحشی را بیست تر از گفتار پیشینیان شمرده است . فی الحقیقة یکمنفر ظاهر بین مثل من هم میتواند معایب و لغزشهای زیاد در اشعار وحشی پیدا کنند . اما انصاف کجا میرود؟ این شاعر ابداً مدعی همدوشی با فصحاء عجم نبوده و با کمال فروتنی گفته است :

ز صد بیت ارتقد يك بیت بر کار ز طبع من بود آن نیز بسیار

زیبائی مناظر روحی که او نشان میدهد جبران هر لغزش ظاهری را می کند و بعقیده ما اگر وحشی را و مقام وحشی را از روی صورت اشعارش بسنجیم چنانست که بعلمت « کچلی » (۱) وزشت روئی کسی

(۱) از این قطعه برمی آید که « کچل » بوده است

نشتم دوش درکنجی که سازم سر کل را بزیر فوته پنهان

حکیمی گذر کرد و خندید خجل شدم .

دیوانش را نگشائیم و گفتارش را بچشم حقارت بنگریم .
 در بیان وحشی يك سادگی هست که از ساده هم ساده تر است
 و این بی تصنعی چنان مطبوع میافتد که راز گوئی دوستان صمیمی در
 وجود یاران موافق آهسته آهسته پیش میاید . سر درگوش شما میگذارد
 و یکی از احوال عادی و طبیعی عشق را برای شما نقل میکند و کلامش
 از فرط بی پیرایگی و صراحت سوزاننده و لرزاننده است .

زبان جانگدازان آتین است چو شمش آتش اندر آتین است
 کسی کش آتین نیست زبانش هست لیکن آتین نیست

این شیوه بوحشی انحصار ندارد قبل و بعد از وهم بابا طاهر و تا اندازه
 فرخی سیستانی و تا حدی حافظ و بابا فغانی شیرازی و عاشق اصفهانی
 و غیره دست بتار روح زده اند ولی وحشی در این سادگی و تعمّد در
 بی آرایشی مقامی خاص دارد و در این باب گفته است
 طرح نوی در سخن انداختم طرح سخن نوع دگر ساختم

اگر این مترجم معانی روحی الفاظی قوی و بیانی بلند تر از این میداشت
 از شعرای مذکور بهیچ وجه و ایس نمی ماند و امروز بیش از آن در
 دل ها جای گرین میشد اما افسوس که بی مبالائی در حق الفاظ مرتبه
 او را یست تر از آنچه هست جلوه گر ساخته است

از آثار وحشی مثنوی فرهاد و شیرین و ناظر و منظور و خلد
 برین و دیوان قصاید غزلیات و قطعات باقی است . فرهاد و شیرین رادر
 اواخر عمر سروده و مجال اتمام نیافته است مرحوم وصال در سنه ۱۲۶۵
 آنرا بانجام رسانیده اشعاری جانسوز و مؤثر دارد

ناظر و منظور از آثار اواسط عمر اوست در سنه ۹۶۶ خاتم
 یافته ماده تاریخ ذیل در ضمن قطعه است که بمناسبت اتمام آن سروده است .
 سزد که در پی تاریخ در دعا گویم (دهی نظام در درج درج دول)
 این مصراع چندان دلپذیر و با معنی نیست ولی اهمیتی در این

بن گفتا که دارونی مرا هست
 آهی کشیده گفتم :

که آن دارو سرکل راست درمان
 زمین شوره سنبل بر نیارد
 درو تخم عمل ضایع مگردان

است که حروف منقوطة یا غیر منقوطة و حروف متصله یا منفصله آنرا اگر حساب کنیم از همه عدد ۹۶۶ استخراج می‌گردد و نیز عبارت (همه ابیات بر فکر) تاریخ اتمام ناظر و منظور است این مثنوی حکایت عاشق و معشوقی است که از سختگیری اولیای خود بفریت افتاده و در مصر بیکدیگر رسیده اند مطلب تازه ندارد بیت اولش این است :

زهی نام تو سر دیوان هستی ترا بر جله هستی پیش دستی

خلد برین در اخلاق است و تسایح و عواقب حسد کبر کینه غرور و غیره را با حکایاتی که بتمثیل می‌آورد نمایش میدهد در این کتاب افکار خوب و تعبیرات تازه دیده میشود در هند بهمت ناسولی چاپ شده است اما قصاید او مرتبه عالی ندارد و سبک جدیدی هم در آنها منظور نشده شریطه ذیل از تجربه خالی نیست

صورت این اثر عیان باشد

تازمرآت دیده عینک را

برده دیده جوان باشد

گر دهد چشم پیر را قوت

عینکش عین فرقدان باشد

بنظر بازی تو پیر سپهر

قطعاتش معدود و غزلیاتش از مقالات گذشته معلوم است مسمط دلپذیری دارد که بعضی از تذکره ها درجش نموده اند و در جلد چهارم تاریخ ادبی مرحوم ادوارد برون نقل شده است :

« دوستان شرح بریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید

در مطایبه قصیده دارد که بسیار مشهور و در آتشکده آذر مندراج است

« زیبا تر آنچه مانده زبانا از آن تو بد از من ای برادر و اعلا از آن تو »

در روانی بیان و سادگی معانی و صمیمیت آهنگ و تفسیر احساسات

عاشقانه بدون برده و رنگ آمیزی و تصنع وحشی در قرن خود ممتاز و در قرون پیشین و پسین نیز کم نظیر است و مخصوصاً وقتی قدرش معلوم میشود که شخص قرن دهم هجری را از لحاظ ادبی مطالعه کند و خیال بافی و تکلف و تصنع معاصرین را به بینید و نا رواجی ادبیات را در عهد شاه طهماسب صفوی بداند آنگاه غزلی از دیوان یا داستانی از مثنویات را بکشاید و نامل کند.